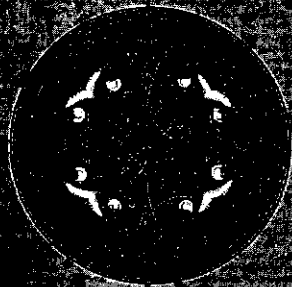
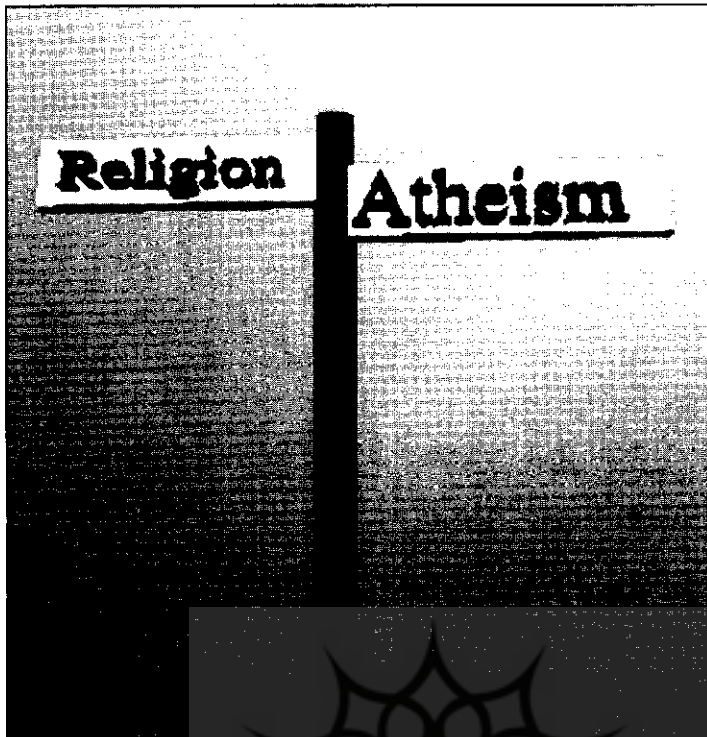


# مرور



- بیرق یک جنگ صلیبی دیگر در دست روشنفکران ملحد
- محراب نشینان شورشی
- بودیسم در اروپا



# بیرق یک جنگ صلیبی دیگر در دست روشنفکران ملحد

گزارشی از مناقشات اخیر ملحدان با خدا باوران اروپایی

الکساندر اسمولتسکیک - ترجمه پریسا رضایی

انگلیسی «پروسیکت»، و مجله امریکایی «فارین پلیسی» به عنوان یکی از سه روشنفکر برجسته‌ی جهان انتخاب شده است.

داوکینز آثاری بسیار معروفی درباره‌ی «داروینیسیم» به رشته‌ی تحریر درآورده است (ژن خودخواه). اما او با کتاب اخیر خود *God Delusion* «توهم خدا» که در امریکا و انگلستان بیشتر از ۳۰ هفته در زمره‌ی کتاب‌های پرفروش بود، به یک بت تبدیل شده است. این کتاب در ماه سپتامبر در آلمان به چاپ خواهد رسید و به گفته‌ی نشریه‌ی «هومانیست»، بزرگتر از برخی اتانجیل، است. این کتاب با شور شوق و کلامی

یاب «ملحدان جدید» در خانه‌ای ساخته شده به سبک ویکتوریایی، پنجره‌های نوک‌تیز، ستون‌های تراشکاری شده از سنگ ماسه و در ورودی از چوب بلوط زندگی می‌کند. این خانه تا حدودی یادآور عمارت یک کلیسا است.

«خواهش می‌کنم بفرمایید داخل»  
«ریچارد داوکینز» پیشقراول فکری همه‌ی آن کسانی است که کمر همت بسته‌اند تا جهان را سرانجام از چنگ ایمان آزاد سازند، از چنگ همه چیزدانه‌های ردپوش<sup>(۱)</sup> و جنگجویان در راه خدا از هر دین و مذهبی. این زیست‌شناس رشته‌ی تکامل‌شناسی که ۶۶ سال دارد و اهل آکسفورد است، از سوی خوانندگان مجله‌ی

آنچه در پی می‌آید، گزارشی تحلیلی از مجله‌ی *اشپیگل* (۲۶ می ۲۰۰۷) درباره‌ی ظهور جریان‌های جدید الحادی و نقد و بررسی این جریان‌هاست. نویسنده‌ی مطلب، ابتدا به گفتگو با نظریه‌پردازان این جریان‌ها می‌نشیند، سپس با آوردن دیدگاه‌های برخی از برجسته‌ترین اندیشمندان اهل ایمان، در عمل به نقد کاستی‌ها و لغزش‌های استدلال‌های نظریه‌پردازان الحادی می‌پردازد. بدیهی است که ترجمه‌ی بیطرفانه‌ی این گزارش، صرفاً برای انسانی خوانندگان فارسی‌زبان، با بحث‌های کلامی جدید در مغرب زمین صورت گرفته است، به‌ویژه آنکه نویسنده‌ی مقاله نیز کمابیش کوشیده است با بی‌طرفی محققانه‌ای آرای هر دو دیدگاه مخالف را نقل و بازگو کند.

قدرتمندانه نوشته شده و قادر است در فهرست کتاب‌های تخصصی، کلیه ی کتابهای «راشینگر» و «پترهانه» را پشت سر بگذارد، چرا که به نظر می‌رسد این کتاب بیان یک نارضایتی در جوامع غربی است.

ریچارد داوکینز می‌گوید: «تقریباً در ۲۰ سال اخیر، دین بسیار سهل و آسان شده است. هر کس ایمان داشته به جایگاهی ممتاز دست یافته است. با اسقفان با احترام فراوان رفتار شده است و آنان را به کمیسیون‌های بررسی اخلاقیات دعوت کرده‌اند. آنچه تازگی دارد این است که مردم دیگر از این موضوع دلزده شده‌اند. زمان برای پیدایش اندیشه‌الحدادی جدید مساعد است.»

ملحدان دست به حمله‌ی متقابل زده‌اند و شعار آنان نیز همواره چنین بوده است: «من که ایمان ندارم و همین‌طوری هم خوب است.» نسلی جدید از آزاد اندیشان، کلیساستیزان و شکاکان پدید آمده است که راه «بازگشت ادیان» را سد کرده‌اند. سلاح آنان دانش و خرد و برخلاف دوران «فوپر باخ» یا «ولتر»، اینترنت خاستگاه همه‌ی علوم و فنون است.

داوکینز، جنتلمنی است که می‌کوشد ظاهر خوبی از خود جلوه دهد و اندکی به خود برسد. اتاق نشیمن او از اسب‌های کوچک تفریحی، کتاب، پیانو و یک صفحه‌ی تلویزیون تخت و غول‌آسا پر است. به این صحنه باید صدای پارس بی‌وقفه سگی کوچک با موهای آرایش شده را نیز افزود. شاید منظورش از این پارس کردن‌ها این باشد که بوی یک کاتولیک به مشامش رسیده و شاید در وجود این سگ هم فقط شیطان لانه کرده است.

سفرهای ریچارد داوکینز به منظور قرائت کتابش به منزله‌ی سفرهایی بشارتی هستند. عده‌ای از او نفرت دارند و عده‌ای او را خوار می‌شمارند، اما اکثر افراد با دیدن او غریب شادی سر می‌دهند و می‌کوشند به سبب عباراتش با او دست دوستی بدهند. عبارات او برای نمونه به قرار ذیل‌اند:

«خدای عهد عشق، نامطبوع‌ترین شخصیت در تاریخ ادبیات است؛ حسود و غیر منصف، نژادپرست، منجر از همجنسگرایان قاتل اطفال، یک وسواسی ناخوشایند، دارای جنون خودبزرگ‌بینی و دوستدار پاک‌سازی قومی، من قرائت‌هایم را با این عبارات آغاز می‌کنم، مردم آن‌ها

را دوست دارند.»

هنگامی که از این استاد می‌پرسند که آیا به‌راستی و به معنای واقعی کلمه، به رغم تربیت انگلیکانی، خود را ملحد می‌داند؟ معمولاً چنین پاسخ می‌دهد: «اگر موضوع زنوس، آپولون، رع، وتان، گوساله‌ی زرین یا هیولای پرنده اسپاگتی<sup>(۱)</sup> مطرح باشد، شما هم ملحد هستید. من فقط خدایی دیگر به این فهرست اضافه می‌کنم.» قابل تصور است که مراجعان به کلیسا در آکسفورد هنگامی که ریچارد داوکینز خود را در خیابان می‌بینند، برخورد صلیب می‌کشند. استاد داوکینز آیا حقیقتاً گمان دارید، می‌توان خدا را از اذهان بیرون راند؟ در هر حال، ۴۴ درصد از امریکاییان معتقدند که عیسی در عرض ۵۰ سال آینده باز خواهد گشت و بر زندگان و مردگان حکومت خواهد کرد.

«فکر می‌کنم، بله از امکان خوبی در این زمینه برخوردار باشیم. هم‌اکنون در اینترنت سیل پرخروشی از شک‌گرایی جریان دارد. درست است که تا چندی پیش، احیایی مذهبی صورت گرفته بود، اما این به پایان خواهد رسید و ما هم به این امر یاری می‌رسانیم. هم‌اکنون در امریکا عده‌ی بسیاری خوشحال هستند که سرانجام یک نفر پیدا شده است که آن چیزهایی را که همیشه در ذهن آنان بود را بیان کند.»

هواداران الحد جدید درست مانند زمانی که مسیحیان اولیه دور هم جمع می‌شدند، در دخمه‌های عصر جدید گردهم می‌آیند، این دخمه‌ها همه‌ی آن سایت‌هایی هستند که به اسامی چون، [www.infidels.org](http://www.infidels.org) یا [www.religionisbullshit.net](http://www.religionisbullshit.net)

خوانده می‌شوند. صدها نمونه از این سایتها وجود دارد. نقطه‌ی اشتراک آن‌ها، لحنی خاص است که وقتی دیگر تردیدی وجود نداشته باشد، به سرعت شکل می‌گیرد. آنان خود را «بیدار شدگان» می‌نامند. در یکی از بیانیه‌های آنان چنین آمده است: «فرد بیدار شده، فردی با دیدگاه ناتورالیستی و عاری از امور فراطبیعی است. ما بیدار شدگان به ارواح، اجنه، خرگوش‌های عید پاک یا خدا اعتقادی نداریم.»

داوکینز می‌گوید: «خب، ممکن است

واژه‌ی بیدارشدگان، طنین خودستایی داشته باشد. واژه‌ی ملحد، به‌ویژه در ایالات متحده امریکا، طنین بدی مانند و همجنس‌باز (homosexual) داشت. بنابراین افراد تصمیم گرفتند واژه دیگری بسازند، همان‌گونه که درباره‌ی gay (همجنس‌باز) این کار موفقیت‌آمیز بود.

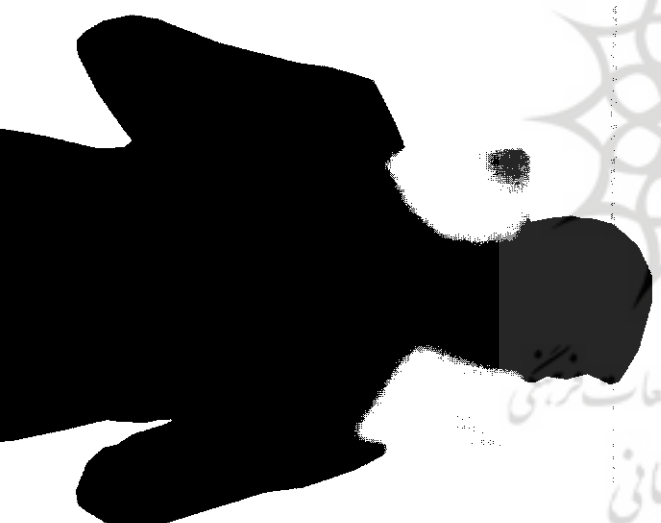
در این میان، در بسیاری از شهرهای بزرگ دیدارهای ماهانه‌ی میان بیدارشدگان صورت می‌گیرد. اصول آنان چنین است: خدا نیست. خدا غیرمنطقی است. خدا زائد است. بدتر از آن: خدا خطرناک است. ادیان نه فقط نادرست، بلکه بد نیز هستند. به بیان مختصر، اعترافی به شناخت علمی جهان، به درون خدایان و بت‌ها.

امر جدید درباره‌ی اتحاد جدید، رویکرد بشارتی آن است. دوران شاخص خاموشی در قبال ایمان، دیگرسپری شده است. هرکس که در طرح روشنگری سهیم است، باید موضع‌گیری کند. برای داوکینز و هم‌زمانش هم چیزی متفاوت با آن‌چه

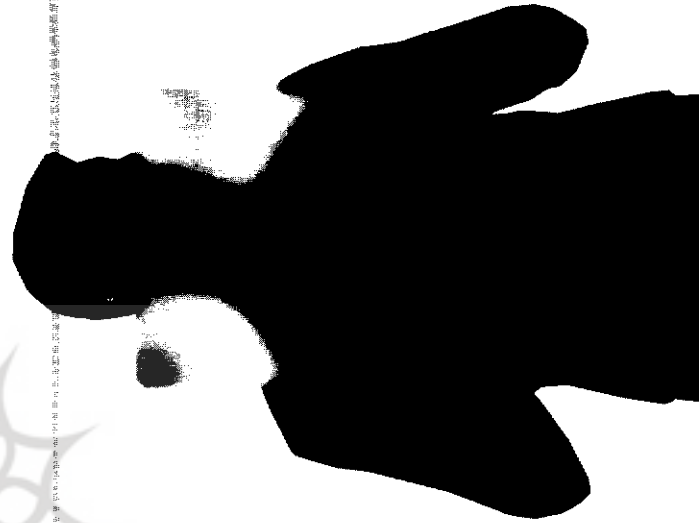
برای راشینگر مهم است، مطرح نیست، آنان از نسبی‌گرایی ملایمی که ما را فرارگرفته است، خسته شده‌اند.

### مسأله حقیقت در میان است

داوکینز نیز مانند یک پاک‌دین به رابطه‌ی جنسی می‌تازد و ایمان به خدا را سرچشمه همه بدی‌ها می‌داند. این ایمان، آفریننده‌ی همه‌ی ناخوشی‌هاست. داوکینز می‌نویسد: «جهانی‌عاری از دین را تصور کنیم، نه سوء قصد‌کننده‌ی انتحاری، نه ۱۱ سپتامبر، نه جنگ صلیبی و تعقیب جادوگران، نه بحران اسرائیل-فلسطین،



نه کشتار در بوسنی، نه تعقیب یهودیان در مقام «قاتلان مسیح»، نه ناآرامی‌های ایرلند شمالی، نه واعظان تلویزیونی بزرگ‌نمایی شده با کت و شلوارهای مات که مردم ساده‌لوح و زودباور را فریب می‌دهند و پول‌هایشان را از چنگ‌شان درمی‌آورند.» جهانی عاری از طالبان، بدون ختنه‌های اجباری و قتل‌های ناموسی در محله‌ی کروتیرگ برلین و همچنین بدون رئیس



جمهوری در آمریکا که پیش از پرتاب بمب‌هایش با واعظی وطنی که تقریباً ۲۰۰۰ سال پیش تا سرحد مرگ شکنجه شده بود، صلاح و مشورت می‌کند؟ چنین جهانی می‌تواند بهشت روی زمین باشد؟ آیا جدی می‌گویید آقای داوکینز؟ آیا نمی‌توان به همین خوبی، «شهوت» (Eros) و امور جنسی را مسؤول شرارت در جهان دانست؟ داوکینز لبخند نمی‌زند، می‌گوید: «مسلم است که جدی می‌گویم. بی‌شک کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در ایرلند شمالی همدیگر را از این‌رو به قتل نمی‌رسانند که دارای اختلافات الهیات‌شناختی هستند، موضوع انتقام مطرح است. انتقام میان انسان‌هایی که هیچ چیز جز دین‌شان آنان را از هم متفاوت نمی‌سازد و این اختلاف تصنعی برای نمونه از راه تأسیس مدارس مذهبی، پابرجا نگه داشته می‌شود.» ممکن است چنین باشد، اما درباره‌ی این همه اشکال بی‌ضرر و همچنین تأثیرگذار دیانت‌هایی که در واقعیت امر وجود دارند با تسلی‌های روحی و پیشینه‌های طولانی‌شان چه باید گفت؟ تمثال‌های مادر مقدس در روسیه یا مراسم پرشور جمعی مقدس

در سیسیل چه؟ داوکینز نیازی به تعمق طولانی درباره‌ی این پرسش‌ها ندارد. «اگر به من باشد پستانک را از بچه نمی‌گیرم، اما این، رفتاری کودکانه خواهد بود.» کسی که به دیدار داوکینز در خانه‌ی او در آکسفورد با اتاق‌های نوک تیز آن رفته باشد، با این احساس بر جای می‌ماند که انگار کسی چیزی را خراب کرده است، چرا او آنقدر به خشم آمد؟

چنان است که گویی روشنگری ندای فراخوان بنیادگرایانش را سر داده است. با خشم و تعصب علیه هر آن چیزی صحبت می‌شود که فقط اندکی بوی بی‌عقلی، خرافه و تقدس از آن برآید، چه مدارس قرآنی، چه کاردینال‌ها و چه اویگن در وئرم‌ن. ناگهان به نظر می‌رسد که گویی بار دیگر ندای مبارزه‌طلبان ضد روحانی قرن هجدهم به گوش می‌رسد: ولتر، دنیس دیدرو و جوانان عضو باشگاه ژاکوبن‌ها.

تصادفی نیست که شور و هیجان در کشورهایی در اوج خود است که در معرض حملات تروریستی قرار دارند. در انگلستان، ایالات متحده آمریکا، اسپانیا و هلند، ملحدان خود را مبارزان فرهنگی در برابر جهادی شدن جهان می‌دانند. در نقطه‌ی مقابل در مناطقی مانند آلمان که از لحاظ دینی میانه‌رو هستند، بحث تا به امروز به شکلی بی‌زبان هنوز جریان داشته است، ما کشور «پترهانه» و «اواهرمان» هستیم.

کشیشان عالی‌مقام این جنگ صلیبی بی‌خدایان، دانشمندان علوم طبیعی، نویسندگان و فیلسوفان هستند. این روزها در برنامه‌های گپ و گفت وگویی تلویزیونی، «کریستوفر هیچنس» به اجرای برنامه می‌پردازد، او سابق بر این، از هواداران «تروتسکی» در انگلستان بود و در حال حاضر مقالاتش مورد تجلیل نو محافظه‌کاران است. پیام کتاب اخیر او چنین است: «خدا بزرگ نیست.»

در نقطه‌ی مقابل: «دین همه چیز را مسموم می‌کند»، «دین دشمن علم است»، «بیشتر بر دروغ و هراس» تکیه دارد و باعث ایجاد شراکت در جرم، قتل‌عام‌ها، برده‌داری‌ها، نژادپرستی‌ها و سرکوبی‌های جنسی می‌شود. در بخش‌های وسیعی از شرق آلمان این گونه عبارات ورد زبان هستند. در ایالات متحده

امریکا چنین نیست، در آنجا این یک ماده‌ی منفجره است، به‌ویژه که هیچنس یک «لیبرال لغتی» نیست، او حتی این روزها هم از جنگ عراق طرفداری می‌کند.

در فرانسه نقش او را پیامبر دیگری به نام «میشل اونفری» بازی می‌کند، مدافع مشهود اصل لذت که در ۴۸ سالگی ۳۲ کتاب نوشته است. اونفری با «واپسین نبرد» به بررسی «جنبل و جادوی الهیات» سرگرم است. فرانسوی‌ها کتاب او تحت عنوان «به خدا نیازی نداریم» را می‌بلعند، گویی که با این کتاب برای گناهانشان آمرزش می‌یابند. اونفری به تازگی به دنبال جلسه‌ای از قرائت کتابش در کان، گفت: «اگر به من باشد می‌توانم یک دین تأسیس کنم.» و می‌افزاید، اما کاری بعیدتر از این نمی‌توانست برایش وجود داشته باشد. او سراپا سیاه پوشیده و جلوی سالن سخنرانی کاملاً پر از هواداران خود که وی را تمجید می‌کردند، ایستاده بود.

در ایتالیا، «پیرجیورجیو ادیفردی» ریاضیدان با مقاله‌اش «چرا نمیتوانیم مسیحی باشیم» نام خود را بر سر زبان‌ها انداخته است. او همچنین دعای تربت مخصوص خود را به زبان لاتین آماده دارد:

Benetict vos omnipotens  
logos: pater py thagoras, Filius  
Archimedes et spiritus sanctus  
Newtanianus.

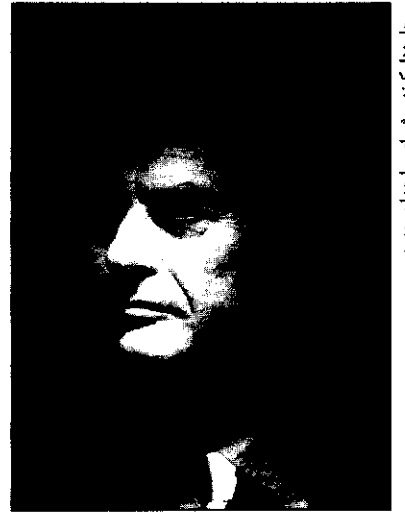
«خرد تبارک و توانا تو را برکت دهد، به نام پدر فیثاغورث، پسر ارشمیدس و روح‌القدس نیوتن»<sup>(۴)</sup>

مضمون مشترک همه اینان نیز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است. بدون وقوع این حملات در نیویورک و واشنگتن، اتحاد جدید وجود خارجی نمی‌داشت.

«سم هریس»، درست نخستین روز پس از این حملات، یعنی ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱، شروع به نگارش کتابی کرد. بسیاری از همشهریان او آن روزها از خود می‌پرسیدند، مگر در ایالات متحده آمریکا، همجنسگرایان، فمینیستها و واضعان حقوق شهروندی به میزان بالا وجود ندارد و آیا او نخواسته است این گناهکاران را با این حمله به مجازات برساند؟ این موعظه‌ای بود که کشیشان تلویزیونی صورت می‌دادند، پیش از هر کس «جری فالول» که در ماه می سال جاری درگذشت.

هریس، این فارغ‌التحصیل علوم اعصاب از دانشگاه استنفورد که آن روز ۳۴ سال داشت، سوءظن دیگری در سر داشت، مشکل، نه خشم خدا، بلکه خود خداست. بدون ایمان

به خدا از تحصیلکردگانی که با ندا در دادن حوریان بهشتی خود را به برج‌های دوقلو بگویند، هم خبری نبود. او دریافته بود که فقط دوازده درصد از همشه‌ریان امریکایی او اعتقاد دارند که طبیعت با امور طبیعی پیش می‌رود. اکثر افراد اعتقاد داشتند که طراحی هوشمند، این جهان



را ساخته و پرداخته است. هریس می‌گوید: «به دنبال تقریباً یک سده شناخت علمی راجع به عمر حیات و عمر بیشتر زمین، بیش از نیمی از همسایگان ما اعتقاد دارند که کل کائنات شش هزار سال پیش آفریده شده است، یعنی هزاران سال پس از آنکه سومری‌ها چسب را اختراع کردند.»

این از نظر سم هریس بسیار مبالغه آمیز بود. او نمی‌خواست حتی این فکر را به مخیله‌اش راه دهد که کنگره و رئیس‌جمهور امریکا از سوی کسانی انتخاب می‌شود که تردیدی در آن ندارند که جفت‌هایی از دایناسورها، موربانه‌ها و وال‌ها در کشتی نوح حضور داشته‌اند.

تاکنون ۲۷۰ هزار نسخه از کتاب او یعنی «پایان ایمان» به فروش رفته است. این میزان حتی از ۲۵۰۰ عضو رسمی «ملحدان امریکا» نیز فراتر می‌رود. این موضوع برای سم هریس بسیار الهام‌بخش بود و نشان می‌داد او تنها نیست. کتاب دوم هریس تحت عنوان «نامه به ملتی مسیحی» در سپتامبر سال ۲۰۰۶ به چاپ رسید. در این میان هریس به پترهانه بی‌ایمانان بدل شده است.

او با ترجمه‌ی نخستین کتاب خود به عربی مخالفت کرد و گفت: «فکر کنم این کار برای هر مترجمی به منزله‌ی صدور حکم

مرگش باشد.»

پیام ملحدان نو را می‌توان به شکل ده فرمان به صورت ذیل خلاصه کرد:

**۱- نباید ایمان داشته باشی**

به احتمال قریب به یقین، قدرتی فراطبیعی وجود خارجی ندارد. بار اثبات نقض این سخن به روش ایمانداران است. پدیده‌های فاقد توضیح، ادله‌ای بر معجزه نیستند، بلکه بر پژوهش‌های ناکافی اشاره دارند.

تاکنون با دعا از هیچ جنگ یا هیچ مورد مرگ و میر کودکی جلوگیری نشده است. تعداد عبارت روزانه با تعداد بیعدالتی‌های هر روز در ارتباط مستقیم است و نه برعکس. شکی نیست که وجود خدا را نمی‌توان مردود شمرد، درست همانگونه که وجود اسب تکشاخ، گرگ آدم‌نما یا بشقاب پرنده در مدار مریخ را نمی‌توان منکر شد. الحاد، درمانی علیه ایمان نیست، بلکه فقط سلامت عقلی از نو باز یافته است.

**۲- نباید از خود تصویری بسازی و آن را مطلق بنامی**

تجربیات دینی تخیلی، بیشتر به اختلالات لایه‌های مغزی مربوط می‌شوند تا به دنیای آخرت.

ما از آن رو به امور نامعقولی چون ایمان داشتن و عشق ورزیدن دست می‌زنیم که مغزمان یک عامل نامعقول را در خود جای داده است، ایمان گونه‌ای سرعت‌گیر خودکار برای اندیشه است. برخی الگوهای فکری از جمله اینکه «بعد از مرگ یک زندگی وجود دارد» مانند ویروس هستند، شیوع می‌یابند و نمیتوان آنها را قلع و قمع کرد، فقط می‌توان مراقب خود بود که مبادا با ایمانداران مرادده‌هایی از سر بی‌احتیاطی صورت گیرد!

**۳- نباید هیچ ایمانی را در کنار خود تاب بیاوری**

زمانه‌ی همزیستی مسالمت آمیز با ایمانداران دیگر سپری شده است. ملحدان نو، «لا ادربونی» نیستند که بتوانند ایمانداران را درک کنند. زمان اعلان جنگ علیه عصر تجدد، همشینی با مذاهب به پایان رسیده است: «نمی‌توانم بگویم، بسیار خوب، تو همچنان به رویای خود پرداز و من همچنان آثار تامس پین و جورج اورول را می‌خوانم. جهان برای هر دوی ما به اندازه‌ی کافی بزرگ هست. ایماندار راستین نمی‌تواند پیش از به زانو افتادن تمام جهان، از ایمان خود دست کشد.»

**۴- نباید خالقی داشته باشی**

نظریه‌ی داروین توضیحی نهایی برای

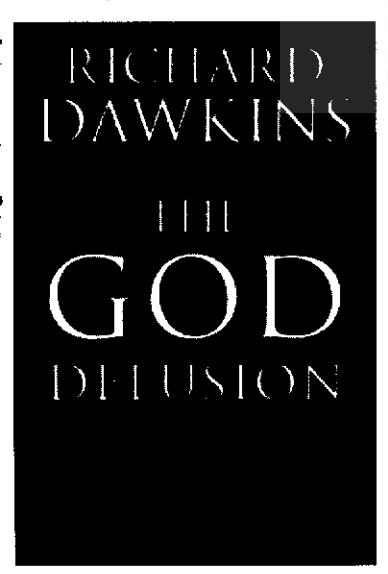
آن ارائه می‌دهد، که چرا هرج و مرج به نظم مبدل شده است. به یک «طراح هوشمند» نیازی نیست تا چیزی مانند زنبور پدید آید، فقط به میلیون‌ها سال گزینش و جهش نیاز است. از این گذشته: چه کسی خود خالق را خلق کرده است؟ پیدایی «چیزی» از «هیچ چیز» امری به سادگی بر اساس اقبال و شانس بوده است. شاید شانس یک به یک میلیارد و ۳۰ میلیون ۷۲ هزار ۲۳۴ باشد، اما باید رخ داده باشد، چراکه ما وجود داریم. و در این مورد هم، به رغم همه‌ی فیلسوفان پارسی، تردیدی نیست.

**۵- باید به فرزندانت احترام بنهی و آنان را با خدا راحت بگذاری**

هیچ انسانی از بدو تولد مسیحی، مسلمان، یهودی یا هوادار فرقه اشو نیست. ما را به این ادیان یا فرقه‌ها درمی‌آورند. کسی که با این بدشانسی مواجه شود که در خانواده‌ای با ایمان سرسختانه بزرگ شود، این فرصت مناسب را در اختیار دارد که در تمام طول حیاتش به حلاوت شهادت اعتقاد داشته باشد، مانند فرقه‌ی «آمیش» در پنسیلوانیا کلیه‌ی مظاهر تمدن را ترک کند و یا روحاً به صندلی اعتراف زنجیر شده باشد. ملحدان نو، مروج حق اطفال در زمینه‌ی تدریس روشنگرانه علوم دینی بر پایه‌ی علمی هستند. آنان میان تنبیه اطفال از راه کتک زدن و یا سوء استفاده از آنان با زینهایی که روح کودک در مدارس مذهبی متحمل می‌شود، تفاوتی اساسی قائل نیستند.

**۶- حتی بدون خدا هم خوب باش**

آیا بدون وجود خدا، هر کاری مجاز است؟ به هیچ وجه. اخلاقیاتی عاری از



«توهم خدا» انجیل ملحدان جدید

ایمان هم وجود دارد. «ما دستکم این فرض را مد نظر داریم که مردم با پذیرش حقیقت زندگی کوتاه و دشوارشان، با یکدیگر بهتر و نه بدتر رفتار کنند» (به گفته‌ی هیچنس). خداباوران نیز بدون شک در قتل عام‌ها، شکست‌ها و نارسایی‌های روحی و جنسی سهم خاص خود را دارند.

معیارهایی همگانی و معتبر فراسوی فرهنگ‌ها و ازمته وجود ندارد، فقط تجربیات تلخ و درس عبرت‌هایی ناشی از آنها وجود دارد، انسان، آفرینشگر و ارباب معیارهاست.

#### ۷- نباید معبود دیگری جز دانش داشته باشی

دانش و ایمان مانند آتش و آب هستند. هیچ نقطه‌ی اشتراکی میان این دو نیست. ایمانی که به دانشمندان صاحب‌نام نسبت داده می‌شود، خودفریبی و خلط میحث است. اگر منظور از «خدا» فقط قوانین در هیچ

تئیده شده و خارق‌العاده‌ی کائنات باشد، این امر برای ایمان بسیار ناکافی خواهد بود، انسان که خطاب به قانون جاذبه عبادت نمی‌کند.

#### ۸- هم‌نوع خود را دوست بدار، بدون عذاب وجدان

در کلیه‌ی ادیان توحیدی، برای زن مقامی پایین‌تر از مرد در نظر گرفته شده است. جسم باید مطیع آرمانی ریاضت‌کشانه باشد و شهوت تحت‌الشعاع تظاهر قرار دارد. اگر مسلمانان جوان در مصر، پاکستان و مراکش ارتباطی عاری از تنش با امور جنسی، مواد مخدر و موسیقی راک‌اندربول داشتند، جهان به قوانین کمتری در مقابله با ترور نیاز داشت.

#### ۹- نباید سبب را احترام بگذاری

نباید حقوقی ویژه برای ادیان وجود داشته باشد، احساسات مذهبی بیشتر از

احساسات زیبایی شناختی، سیاسی یا اخلاقی قابل حمایت نیستند. خشونت‌ها و حماقت‌ها، تنها از آن‌رو که برچسب «دین» به آنان الصاق شده است، کمتر مایه نگرانی نیستند.

مسیحیت در مقام یک دین، بر اسلام یا یهودیت برتری ندارد: «تا زمانی که این اصل را قبول داریم که ایمان مذهبی، صرفاً به عنوان ایمان مذهبی باید مورد احترام باشد، نمی‌توان دریافت که چرا نباید برای اعتقادات اسامه بن لادن و سوء‌قصد کنندگان انتحاری احترامی قائل نشویم.» (به گفته داوکینز)

#### ۱۰- تو در مقام خالق نباید زانو بزنی

حتی بدون ایمان هم می‌توان در قبال همه زیبایی‌ها، راستی‌ها و نیکی‌ها فروتنی و خضوع نشان داد.

«نی سحرآمیز» موتسارت همان اندازه اندک به ایمان نیاز داشت که شیلا، تی.اس. الیوت یا آی.ام.پی به این عامل نیاز داشتند. شکسپیر هم اگر سفارش‌دهنده‌اش کلیسا بود، «هملت» را نمی‌نوشت.

بتهوون و باخ نیز نشانه‌هایی از وجود خدا نیستند و فقط دال بر وجود بتهوون و باخ‌اند. روشنفکران در حمله‌ی کلی خود کسی را زندانی نمی‌کنند، قلمرو اشرار آنان هم‌زمان و به طور یکسانی از شیاطین ایمان‌دار، خلقت‌باوران، جهادگرایان، مسیح‌باوران، پنجاهه‌باوران (۵)، الهیات‌شناسان نجات‌باور، عوام [گروه] (۶) «Babycast»، شاهزاده گلوریا و هارالد اسمیت، هانس کونگ، کاترین گرونینگ‌اکهارت و به بیان مختصر، همه‌ی آن‌هم عصرانی تشکیل یافته است که حاضر به رها کردن متافیزیک نیستند.

در این میان به نظر می‌رسد که گویی افراد به هر آنچه قابل اندازه‌گیری نباشد، می‌تازند، بدون اینکه برای رمز و رازها جایی باقی بماند، گویی که زمانه‌ی ما به خودی خود به اندازه‌ی کافی به هوشیاری نرسیده است. انگار چیزهایی وجود ندارند که قابل اثبات نیستند، اما معاصران بدون آنکه زبانی متوجه‌شان شود به آن‌ها اعتقاد دارند: عشق، هموپاتی، ستاره‌شناسی، گزارش هوا و خواست خانم صدر اعظم برای اصلاحات.

آیا در این نبرد فرهنگی علنی، جایی در حد فاصل میان جناح‌ها باقی مانده است؟ آیا اصلاً می‌توان بخشی از ایمان را نجات داد بدون این‌که به این ترتیب به همدستی برای جنگ‌جویان در راه خدا و خلقت‌باوران متهم شد؟

از جمله سرسخت‌ترین منتقدان ملحدان



جدید، در کمال شگفتی، آن عده‌ای هستند که بنا به نظریه‌ی داروین اصلاً نمی‌بایست وجود خارجی می‌داشتند: دانشمندانی که از نظر آن‌ها «خدا» به منزله‌ی تهاجمی به جهان‌بینی‌شان نیست. آنان با قطعیت و ویژگی‌های رسالت‌گونه‌ی داوکینز احساس بیگانگی می‌کنند: برای نمونه، «مایکل روس»، فیلسوف علم و یکی از صاحب‌نام‌ترین منتقدان خلقت‌باوری گفت: «با وجود [کتاب] و توهم خدا برایم دردناک است که ملحد باشم.»

یکی از پنج کتاب مخالف «توهم خدا» که در این میان تألیف شده، در همسایگی داوکینز نوشته شده است. این کتاب را «آلیستر مک گرات»، زیست‌شناس رشته‌ی ملکول‌شناسی و تاریخ‌دان کلیسا نگاشته است که نام آن «توهم داوکینز؟» است.

مک گرات از نقل قول‌های غیردقیق کتاب اول، ایمان داوکینز به علم و گزینش انتخابی نقل قول‌ها از اینترنت توسط داوکینز انتقاد می‌کند. به گفته‌ی او «این اندیشه که ایمان به خدا به منزله‌ی یک ویروس است (فرمان ۲)، یاوه‌ای شبه علمی است.»

مک گرات می‌گوید: «داوکینز در حق علوم طبیعی زیاده از حد لطف کرده، او آنها را اجتناب‌ناپذیر و ضرورتاً ملحدانه جلوه داده است.» در حقیقت، مدافعان «طراح هوشمند» از الحاد نوین به سرشوق آمده‌اند: «ببینید وقتی آدم از چارلز داروین دست نکشد، کارش به کجا می‌رسد!»

ملحدان جدید آشفته‌حال‌ترین نمایندگان ایمان را مثال می‌زنند و آوار طنز و مسخرگی را بر سرش خراب می‌کنند، اما تعداد بسیار کمی از مسیحیان به طور جدی ادعا می‌کنند که خدا نوعی مرکز تلفن است که بی‌وقفه نیایش‌ها را می‌شنود و بررسی می‌کند.

همزمان هریس و داوکینز چنان به دقت از کتاب مقدس نقل قول می‌آورند که فقط از ایمان‌داران سرسخت برمی‌آید، بدون این که میان سخنان تمثیلی، کنایه و شعر تفاوتی قائل شوند. خدای عهد عتیق و عهد جدید به هم می‌آمیزند، قوانین کلیسایی با اصول ایمانی مخلوط می‌شود و دین با ایمان به خدا به هم می‌آمیزد.

بی‌شک کار ساده‌ای است که ایمان‌داران دربارہ‌ی ظاهراً ۵ هزار و ۱۲۰ قدیس محافظ در مذهب کاتولیک به طنز و کنایه بپردازد، عده‌ای که بیش‌تر به کار فن‌آوران بمب‌سازی، ریاضت‌کشان، معلولان جسمی و نعل‌بندان می‌آیند، اما این کار همان اندازه

به اکثر ایمان‌داران به خدا مربوط می‌شود که قوانین گروهی بطری‌ها و شیشه‌ها در سوپرمارکت‌ها به بیانیه‌ی حقوق بشر، از آنجا که الهیات‌شناسی [از نظر این عده] یاوه‌ای غیر منطقی است، آنان اصلاً تلاشی برای مطالعه‌ی متون اولیه به خرج نمی‌دهند. «تری ایگلتن»

ادیب، در نقد خود از کتاب «توهم خدا» می‌نویسد: «انگار کسی وارد مقوله زیست‌شناسی شود که معلوماتش در این زمینه به کتاب «پرندگان انگلستان» محدود می‌شود.»

منظره‌ی مسیح مصلوب، به منزله‌ی برگرفتن نگاه کودکان از تراژدی جهان نیست. ایگلتن در نشریه‌ی «لاندان ریویوآف بوکس» می‌نویسد: «کسی که نتواند در این تصویر رعب‌انگیز مربوط به این انسان بی‌گناه شکنجه دیده، حقیقت تاریخ را ببیند، دستخوش آن خرفه‌ای خواهد شد که ما پیشرفت انسانی لایتناهی می‌نامیم و داوکینز از هواداران دو آتشی آن به شمار می‌رود.»

اسقف «ولفگانگ هوبر»، رئیس شورای کلیسای انجیلی در آلمان از ایمان شبه‌مذهبی داوکینز به علم انتقاد می‌کند و می‌گوید: «هرچند جای تعجب می‌داشت اگر احساسات مذهبی، نمودی جسمانی هم نمی‌یافت، اما این هنوز، علیت را روشن نمی‌کند. تدین انسان‌ها در جایی از لایه‌های مغزی‌شان پنهان نشده است.» از نظر او، ایمان راستین با آزادی بشر سرو کار دارد: «انسان وابسته و پایبند جریانات مغزی و ژن‌هایش نمی‌شود تا در این وابستگی بیاندیشد. آزادی اعطا شده به بشر، با اندیشه‌های مربوط به حقوق بشر ارتباط می‌یابد، من هیچ عاملی قدرتمندتر از اندیشه‌ی خدا در ذهن انسان‌ها به عنوان عامل برابری آنان نمی‌بینم. محدود ساختن این ارتباط به امر استعلایی می‌تواند پیامدهای وخیمی به بار آورد.»

خداوند از نظر بیشتر ایمان‌داران نه شخص، نه اصل، نه وجود و نه پاسخی به این پرسش است که چرا چیزی هست به جای آنکه هیچ چیز نباشد.

در نقطه‌ی مقابل، دیواری آجری در رم که در سال ۸۵۲ در زمان پاپ لئو ساخت آن به پایان رسید، یکی از بسته‌ترین محافل این جهان را در خود جای می‌دهد. این دیوار، واتیکان را از سایر بخش‌های جهان

مجزا می‌سازد. در پس این دیوار، طی چندین دهه، مباحثات اسکولاستیکی، از جمله این پرسش‌ها مطرح بوده است که کودکانی که هنوز تعمید نشده‌اند و از دنیا می‌روند، به جهنم خواهند رفت یا خیر و اینکه

شورای «ترنت» در اجلاس ششم خود، در ژانویه سال ۱۵۴۷ درباره‌ی این موضوع چه گفته است؟

اسقف اعظم «والتر براندمولر»، رئیس کمیته‌ی پایی در علوم تاریخی است. این مرد ۷۸ ساله می‌گوید، «باید یک معجزه واقعی بوده باشد» و با انگشت روی کتاب سم هریس که جلوبش روی میز قرار دارد می‌زند، «اگر جهنم تکان نخورده باشد.»

از نظر براند مولر، جنگ صلیبی جدید روشنفکران که در آن شیطان شرارت دستی در کار داشته است، پیش از هر چیز واکنشی به علاقه‌ی از نو قوت یافته به دین است.

براندمولر می‌گوید: «خدا را می‌توان با تعقل بشری شناخت، اما الزاماً نباید چنین باشد. واقعیت‌هایی وجود دارد که برای قوطی کوچک مفاهیم ما، بسیار بزرگ است. عقل از کجا می‌داند که می‌تواند همه چیز را بداند؟»

براندو مولر شاخص یک فرد تحصیلکرده واتیکانی است، به شش زبان به‌خوبی صحبت می‌کند و مسوول بازرینی امور است. از آن گذشته او زمانی سوارکاری قابل بوده است، از اینرو فقط دو چیز برای او به‌راستی لذت‌بخش است، «یک آیین عبادی درست و حسابی و یک اسب‌سواری بی‌عیب و نقص.»

از آن گذشته از نظر او، بار اثبات عدم وجود خدا بر گردن ریچارد داوکینز است و نه ایمانداران، «تعجب می‌کنید؟ اما باور کنید، راستش را می‌گویم! زیرا اگر من وجود یک روح لاابتنه‌ای را که کل حقیقت جهان از اندیشه وارده او نشأت می‌گیرد، منکر شوم، باید بی‌شک بتوانم توضیح دهم که چرا اصلاً جهان و انسان وجود دارند. پذیرش انفجار نخستین<sup>(۷)</sup>، تکامل، خودساماندهی ماده (ای که قبلاً وجود نداشته است)، ایمانی بس فراتر از آنچه کلیسا برای اصول خود مطالبه می‌کند، می‌طلبد. یک هیچ چه‌طور یک‌باره منفجر شده است؟»

در هر حال، کسی که با براند مولر نشست و برخاست داشته باشد، کسل نمی‌شود. این سرپرست تاریخ‌دانان بارگاه پاپی می‌گوید: «در واقعیت امر، اثباتی عقلانی برای وجود خدا یافت نمی‌شود. وجود شر را نیز از نظر عقلی نمی‌توان توضیح داد، همه این‌ها فقط بر اساس وحی الهی قابل شناخت و قابل درک است.»

درمان‌های معجزه‌آسا از سوی عیسی مسیح و رستاخیز او از نظر براند مولر، واقعیت‌هایی تاریخی هستند. او می‌گوید به‌ویژه در مقام تاریخ‌دان درباره‌ی واقعیت تجلی خدا در عیسی ناصری به باور رسیده است. براند مولر می‌گوید: «در متون مقدس، افسانه‌ای مربوط به شوق نزدیک حکایت نمی‌شود، بلکه از سوی شنوندگان و خوانندگان، رخدادهایی

قابل بررسی و اثبات‌پذیر گزارش می‌شود، در غیر این صورت، موعظه‌ی مسیح در جا و در حضور شاهدان عینی رخدادهای در قیل و قال خنده هم‌عصران محو و ناپدید

می‌شد.» ایمان مسیحی همچنین مانعی برای اثبات‌گرایی به شمار نمی‌رود. درست در پایین دفتر براند مولر، میدان سن پیتر قرار دارد، میدانی مملو از زائرانی که ظاهراً هنوز کتاب‌های داوکینز را نخوانده‌اند.

با انتخاب بندیکت شانزدهم به مقام پاپی، مردی از سرزمین کانت، فویر باخ و نیچه بر کرسی رسولی تکیه زده است. او فردی نیست که کار را بر ملحدان جدید ساده کند، چرا که این پاپ، روشنفکری است که با سرکردگان صاحب‌نام بی‌ایمانی، گفتگوهای جدلی مفصلی انجام داده است. او موفق به متقاعد کردن این عده نشده است، اما او را در مقام طرف گفت‌وگو، جدی گرفته‌اند.

برای نمونه، یورگن هابرماس، اندیشمند بزرگ آلمانی بسیار دوست دارد پیوسته از «جامعه پساسکولار [پسا دین پرهیز] سخن بگوید. او در گفت‌وگویش با «راتسینگر» در زمان کار دنیایی او، چنین اعتراف کرد، «حتی حکومت روشنگرانه قانون اساسی نیز بر ایمان شهروندانش به خدا که به‌راستی وجود خارجی دارد، تکیه می‌زند تا بتواند معیارهایش را به معرض اجرا گذارد، به تقسیم وظایفی میان ایمان و عقل نیاز بود. تا به امروز هیچ میهن‌پرستی مبتنی بر قانون اساسی، هیچ عملیات «ما آلمان هستیم» و هیچ تجلیلی از تعقل، نتوانسته است به عنوان جایگزینی برای احساسات مذهبی مفید فایده واقع شود.»

از نظر یوزف راتسینگر، ایمان و عقل دو امر متضاد نیستند. او در مباحثه‌ی خود پیش از رسیدن به مقام پاپی با «پائولو فلورز د آرکائیس»، فیلسوف (و ملحد) رمی گفت: «در مسیحیت، روشنگری به دین بدل شده است و نه به امر معاند روشنگری.»

او بعدها در رگنزبورگ چنین افزود که یهودیان و مسیحیان، خداوند را کلمه، نور و سرچشمه‌ی کلیه قوانین و شناخت‌ها میدانند. با این حال، راتسینگر به فیلسوف مزبور چنین اعتراف کرد: «مدرک اثباتی نهایی برای اینکه مسیحیت گزینده‌ی اساسی است، وجود ندارد. با این حال، انسان باید در مقام

موجودی قادر به تعقل‌ورزی و عشق‌ورزی، بر مبدأ بودن کلمه پایبند بماند. در آغاز کلمه بود و نه هرج و مرج. ما خود را - جز در موردی که در ترافیک مانده باشیم -



الیستر مک گرگ، برجسته‌ترین منتقد الحاد جدید

موجودی اندیشمند و عشق‌ورزنده میدانیم، پس «او» وجود دارد.»

این استدلال افلاطونی به هیچ وجه فلورز د آرکائیس را متقاعد نکرد. او معتقد بود که ایمان، در کمبود مدرک اثبات، صرفاً به عنوان «ایمان صرف» قابل گزینش است و با هر علم و استدلال عقلی مغایرت دارد. این اندیشمند چنین پاسخ داد: «پیامد علنی این امر این است که خداوند را نمی‌توان هرگز و علیه هیچ‌کس وارد جدلی سیاسی کرد.»

به این ترتیب، به مسأله اساسی که در الحاد نو مطرح است میرسیم، زیرا در واقع آنچه برای داوکینز و همفکرانش مطرح است، به هیچ وجه خدا نیست، مسأله ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مطرح است.

به این می‌گویند تحولات زمانه. کشورهای دموکراتیک چگونه باید در برابر اصول‌گرایان اسلامی رفتار کنند؟ آیا جوامع روشنگری یافته، باید ریشه‌های مسیحی - یهودی خود را به یاد آورند، آن‌ها را آگاهانه‌تر پیش‌رو قرار دهند و صلیب‌های بیشتری در کلاس‌های درس به دیوار نصب کنند؟

این چیزی است که برنامه‌ریزی اصولی حزب دموکرات مسیحی مطالبه می‌کند، این موضع‌گیری نویسندگانی با آثار پرفروش است، نویسندگانی مانند دی فابو، پترانه و بندیکت شانزدهم.

«بیدار شدگان» در نقطه‌ی مقابل خواستار تکمیل روشنگری هستند. از نظر





مباحثه یورکن هابرماس با کاردینال راتسنگر (باب بندیکت شانزدهم)

« باید زمین‌هایمان را بکاریم. »  
 زندگان را غذا دهید و آنان را با پرسش‌های واپسین راحت بگذارید. ایمان از میان نخواهد رفت، در هر حال تا زمانی که ما از مردن وحشت داشته باشیم و نیز از تاریکی، از امور ناشناخته و نیز از یکدیگر هیچ چیز. این امر کاملاً قطعی را رد نمی‌کند که تجربیات و دانش‌ها به منزله‌ی حکمت قطعی نیستند، باقی همه مسایل خصوصی است.  
 «مارتین والترز» خطاب به «زود دویچه ساینونگ»، هر آن چه را که برای گفتن باقی مانده، در چهار عبارت چنین بیان کرده است، «من به یکشنبه‌ها وابسته‌ام، همان‌گونه که به یک ترانه، چیز دیگری نیافته‌ام، به هیچ ایمان دارم و زانو میزنم.»

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- اشاره به کشیشان.
- ۲- چهره‌ی خدا در یک دین تفتنی که در ژوئن ۲۰۰۵ به وسیله‌ی بابی هندرسون فیزیکدان آمریکایی تأسیس شد. معتقدان به جنبش «طراحی هوشمند».
- ۳- نوعی حیوان.
- ۴- تغییر شکل دعای مسیحی پدر و پسر و روح‌القدس در قالب علمی و در ناباوری علمی.
- ۵- معتقدان به عید پنجاهه-پنجاه روز پس از رستاخیز مسیح و جشن ظهور روح‌القدس.
- ۶- به معنای مخالفان سقط جنین است و واژه‌ی اشتقاقی از holocaust.
- ۷- منظور نظریه‌ی بیگ بنگ big bang است که باعث پیدایش زمین شد.

درباره‌ی نسبیّت ارزش‌ها، همراه با جانب‌داری ته‌جمی از حقوق مدنی، از احکام صریح و طنز. و همچنین این حق که اومانسیم و فروتنی انسان در قبال جهان، در صورت ضرورت، با استناد به امور خدازمینی مستدل شود یا با بشقاب‌پرنده‌ها، چارلز داروین یا عیسی پسر انسان.  
 به عبارت دیگر، برای سیستم ناوبری یک حکومت متجدد، عقیده‌ی ادیان به منزله‌ی ماهواره‌ی مجزا و مفید است، اما این به منزله‌ی هدف نیست. کشورهای دموکراتیک، جوامعی دارای مشخصه‌ی تکثر هستند، نه مجمعی واحد، حتی اگر مجمع بی‌خدایان باشد.

مباحثه‌ی جهانی درباره‌ی معنا یا بی‌معنایی خدا، در روز اول نوامبر سال ۱۷۵۵ هنگامی آغاز شد که در رم یک بندیکت دیگر، پاپ بود و شهر لیبسون به سبب زلزله و سونامی پیامد آن تقریباً به‌طور کامل نابود شده بود. پس از آن، اروپا به هیچ وجه مانند گذشته نبود. چگونه «او» توانسته بود اجازه‌ی چنین وقایعی را به‌ویژه در حق مقدس‌ترینان بدهد؟ در میان آن‌همه شکوه و ناله در آن زمان، «سیاستینو خوزه کاروالیو املو»، نخست‌وزیر وقت پرتغال چنین فرمان داد، «در گذشتگان را به خاک سپارید و زندگان را غذا دهید.»

ولتر هنگامی که اندکی پس از زلزله شروع به طراحی تمثلی عملگرایانه و شفاف در نوشته‌های خود کرد، هرگز نتوانست عبارت فوق را به فراموشی سپارد. او گفت:

آنان هر ایمانی به منزله‌ی توهین به روشنگری است، پس باید برجده شود. برای نمونه، غرب به هیچ‌وجه نباید از اسلام‌گرایان میانه‌رو یا دیگران‌دیشان در حوزه‌ی اسلام، حمایت کند.  
 «ایان بوروما» نویسنده‌ی انگلیسی-هلندی این امر را «بنیادگرایی روشنگری» نامیده و به این ترتیب بحثی را در سطح بین‌المللی برانگیخته است (این بحث در کشور آلمان از طرف مجله‌ی فرهنگی و اینترنتی «پربین تاوخر» دنبال می‌شود)، «نه هر مسلمان و نه حتی هر مسلمان تندرو به منزله جهادگری در آینده است.»

افتتاح بیمارستانی برای مسلمانان در روتردام و سواحل دریا که مخصوص بانوان است، از نظر بوروما، نشانه اسلامی شدن نیست، بلکه وجود آن به‌همان اندازه بدیهی است که یک رستوران کمی مشکوک یا ساحل مخصوص برهنگان.

«تیموتی گارتون اش» که از قضا در آکسفورد نیز اقامت دارد، می‌ترسد که الحاد سرسختانه، موجب رعب و وحشت نسل دوم مهاجران شود. «اگر آنان این پیام را از ما دریافت کنند که باید برای اروپایی شدن ابتدا ایمان خود را کنار بگذارند، تصمیم خواهند گرفت، اروپایی نباشند. خواستن این امر از مسلمانان که اومانسیم غیر دینی را به عنوان ایمان بپذیرند، تقریباً چنان با ناشکیبایی مواجه می‌شود که یک جهادگر اسلامگرا از ما بخواهد ایمان او را بپذیریم.»

گارتون‌اش، درست مانند داوکینز و هیچنس از عقل حمایت می‌کند، اما این کار را با ارفاق همراه می‌سازد. احتمالاً این رفتاری معقول است، تفاهم

CHRISTIANS IN SCIENCE

**ALISTER McGRATH**  
**DAWKINS'**  
**GOD**  
 GENES, MEMES, AND THE  
 MEANING OF LIFE

**PUBLIC LECTURE**

Thursday 9<sup>th</sup> Nov. 2006 at 7.30pm  
 Boldrewood Lecture Theatre 1  
 University of Southampton

Book By Blackwell Publishing Free

[www.cis-centralsouth.org.uk](http://www.cis-centralsouth.org.uk)

مک گرث «توهم داوکینز» را در جواب به «توهم خدا» نوشت